

من از زیور روزگار خود ساخته و پیرایه افتخار و سپهر مایه استظهار ساخته در هر چه سازم و پیرا
از ان اخرافت بخویم و بر همان دستور العمل کار بپایان برم ملک گفت ای بر روز بهترین ادب
رساله و کمترین رسوم سفارت است که تیغ زبان مانند شمشیر ابدار به بندی و تیزی در کار آمد
اما جوهر ملاحظت و ملائمت بر صفحات دی ظاهر و لاج و رود شنی رفیق و مدارا از جوهر ملاحظت
و ملائمت بر صفحات دی با هر دو واضح بود هر سخن که از مطلع آن در شتی مفهوم کرد و باید که
مقطعش نیمی و لطف قطع باید و اگر فاخته کلام از سر غیرت بکله ریست اینز افتتاح نماید خانه
مقالش از روی انس و پلوت بر حریفی مهر انگیز و نکته دلا و نیز انجاند **نظم** لطایف سخن از سینه
تخم کین به برد زبان رفیق ز ابروی چشم چمن ببرد حاصل که سخن رسد باید که مستی بر **فایده**
لطف و عطف و خشم و حلم و مهر و کین قهر و داد و عفا باشد و طریق بستن و گدن و گرفتن
و دادن و دریدن و دوختن و ساختن و سوختن مرغی دارد تا هم جانب ناموس جهان داری
و شکوه شهر یاری رعایت نموده باشد و هم عرض همان و کمون و غیر ایشان معلوم فرموده حکیم را
در باب رسالت و حیانت فرمودن تحصیل حاکمیت فارس حکما و لا توص بس هر دو شرط
خدمت بجای آورده از بارگاه ملک پرور آمد و صبر کرد تا شب لباس عباسی پوشیده پاره
ظلام در پیش ایوان سپهر میافام فرو گذاشت و بعد از زمانی خوان سالار قدرت طلق سیمین
ماه بر روی خوان آسمان جلوه در آورد چون ناله گشادگیوی شام به جلوه کنان بر آمد **ارباب**
بدان سنگام که در گناه بد ایره نصف النهار نزدیک رسید و شعاع نیز اصغر بر سباط افروخته
گشت و بر روی زمین بحال جهان ارای ان شمع زاویه تهنی و پستان روشن شد هر دو روبرو
پلان نهاد و بمنزل ایشان رسیده اندیشه کرد که در نزدیکی بان پشمکاران مرا هم جان و **خط**
هلاکت و هر چند از جانب ایشان قصدی نرود اما عاقبت اندیشی اقتضای ان میکند که ملاقات
با حاران و کردن گشای بیاید که در جهت آنکه ایشان را از رعایت بخت و غممت پردای سگستان
و فقیران نیست و اگر هزار در مانده بر زیر پای تغلب ایشان بی سر کرد و جاری ازین رهگذر **چهره**
حاری ایشان نخواهد نشست **بیت** ترا ز حال پریشان ما چه غم باشد اگر چراغ پیر و صباغ
دارد صواب است که بر بالای روم و رسالتی که دارم از دور بگذارم اگر در محل قبول افتاد **الماد**
و اگر انون فرزند ایشان کار کنی باید باری جان سلامت به برم بس بکندی آمد و پادشاه پلا
از دور او از داد و گفت من دستاده مام و بر رسول در هر چه گوید و شنود و حجتیت و ماعلی
الرسول الا البلاغ و سخن اگر بی محابا و درشت نماید که مسموع افتد که هر چه ماه پیغام داده در آن **زیاده**
و نقصان تصرف نمی توان کرد و تو میدانی که ماه جهان نامی میر با زار شب است و ما به شهر بار